۱۴. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۱۰/۲۷)

سال تحصیلی (۱۴۰۱-۱۴۰۲) - سه‌شنبه، ۲۷ دی ماه ۱۴۰۱

- عدم خصوصیت «هفت» در مبنای جواز قرائت به مرادف
- یک دلیل بر تواتر قرائات
  - یک دلیل بر تواتر قرائات
  - دلیل اول) بهترین دلیل بر تواتر قرائات
  - مقابله اهل البیت با تلاوت به معنا در روایات حرف واحد
  - نقش پر رنگ قاعده ارتکازی اشتغال در بهترین دلیل
  - دلیل دوم) معروفترین دلیل؛ توحید مصاحف عثمان
  - دلیل سوم) حاضرترین دلیل؛ مصیطرون و یبصط
  - دلیل چهارم) واضحترین دلیل؛ فکله حقٌ و صوابٌ
  - دلیل پنجم) متقن ترین دلیل؛ بیان مرحوم وحید بهبهانی
  - دلیل ششم) قانعکنندہ ترین دلیل؛ کتابت «ملک» و تفاوت قرائت آن
- تأیید این ادله توسط شواهد مختلفه
- لزوم توجه به اجماعات منقول بر تواتر قرائات و سندهای علماء در قرائات
- تضعیف هدفمند قرائی مانند حفص و کسائی
- پذیرش تعدد قرائات در بین اهل سنت معاصر
- معنای قرائت مفرده
- عدم نظارت کلام شهید ثانی بر اشکال فخر رازی

عدم خصوصیت «هفت» در مبنای جواز قرائت به مرادف

در جزوه تواتر نقل الاجماع علی تواتر القرائات السبع در صفحه ششم بودیم. در صفحه ششم فرمودند:

> و الشهید الثانی أجاب عمّا اشکل علی الرازی کما سمعت بأنّه لیس المراد بتواترها أنّ کلّ ما ورد من هذه السبع متواتر بل المراد انحصار المتواتر الآن فیما نقل من هذه القراءات، فإنّ بعض ما نقل عن السبعة شاذّ فضلاً عن غیره کما حقّق اجماعة من أهل هذا الشأن، انتهی[1]

عرض کردم این فرمایش ایشان ظاهراً مربوط به حدائق می‌شود. قبل از حدائق ما چیزی پیدا نکردیم.

شاگرد: بنابراین که این سبعة احرف باطل بوده و مرادف خوانی باشد، این هفت، چه وجهی دارد؟

استاد: اگر شما روایات مقدمه تفسیر طبری را نگاه کنید، اینها متخذ از آن روایات است. یعنی آنها از لسان روایات به این صورت برداشت کرده‌اند که «نزل علی سبعة احرف» یعنی راحت باشید. نه اینکه خصوص هفت مرادف بیاورید. یعنی در تلاوت به معنا و نقل به معنا، راحت باشید. چرا؟ چون «ای رب وسّع علی امتی، نزل القرآن علی سبعة احرف».

شاگرد: پس می‌توان گفت که هفت، عدد کثرت است.

استاد: بله، تلقی آنها به این صورت است. هیچ وقت نمی‌گفتند که هفت مرادف داریم.

در این مسیری مباحثه می‌کردیم، هر بحثی برای ما تازه بود، البته یک ثلث آن، دو ثلثش نشد، هر مبحثی که برای ما تازه بود، در فدکیه یک عنوانی برای آن می‌زدم و فایلی برای آن باز می‌شد. برخی از آنها خودم یادم نیست. این چیزی که شما فرمودید،سیرش بین صاحبه، اول درگیری و بعد هم افراط و تفریط را عرض کردم.

چیزهایی که فعلاً در ذهن طلبگی من مطرح است را خدمت شما عرض می‌کنم. پس شهید ثانی فرمودند: «اجاب علیه‌االسلام اشکل»، این را از حدائق نقل کرده بودند که عبارت حدائق را می‌خوانیم. فقط قبل از آن نکته‌ای را عرض می‌کنم. مصحف مصباح زاده را هفته قبل عرض کردم. می‌خواستم دو نکته را بگویم که در آخر جلسه بود و برخی از آقایان تشریف برده بودید. من عرض کردم از کار زیبای آقای مصباح زاده، این بود که در این مصحف انتشارات جاویدان، «سلام علی ال یاسین» بود. طاهر خوشنویس و کسانی که مصاحف مشارقه را می‌نوشتند، آن را مانند «الیاس» می‌نوشتند. یعنی می‌نوشتند «سلام علی الیاسین». اما مصاحف مغاربه و همچنین خط عثمان طه که الآن خیلی رایج است و احیاء همان مصاحف قبلی است، کاملاً به‌صورت «ال یاسین» است. یعنی

«ال» از «یاسین» جدا است. لذا نافع می‌خواند «آل یاسین». آقای مصباح زاده نه مثل «الیاس» و نه مثل عثمان طه «ال یاسین». ایشان «لام» را به‌صورت درشت و گرد نوشتند، بعد «یاء» در «یاسین» را بالای لبه گرد «لام» گذاشتند. این از نظر خط خیلی جذاب و خوب است. هر دو اسامان دادند. هم جدا بودن لام را رساندند که به‌صورت بزرگ نوشتند. هم اتصال آن را اسامان دادند که یاء را به آن چسباندند.

---

[1] مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة (ط- جماعة المدرسين) ج ۷ ص ۲۱۸

یک دلیل بر تواتر قرائات

یک دلیل بر تواتر قرائات

نکته دیگر این است که از بعض اساتید نقل شد که تعبیری آن‌ها به این صورت بود: که یک دلیل برای تعدد قرائات بیاورید! چون تعددی که در اینجا می‌گوییم، منظور تعدد نازل شده از جانب خدای متعال است که بین مسلمین متواتر باشد. این عبارت یک نحو تعریضی دارد. همین نقل سبب شد که در فدکیه صفحه‌ای ایجاد شود که عنوانش را «یک دلیل بر تواتر قرائات» گذاشتم. ببینیم این یک دلیل سر می‌رسد یا نه. من فعلاً شش مورد را نوشتم، حال در اذهان اساتید مقبول بیفتد یا نه، نمی‌دانم. برای این شش مورد هم عنوانینی گذاشتم که از نظر بحث فقهی و طلبگی مشتمل بر تفکهی هم باشد.

شش شمارهای که گذاشته‌ام به این صورت نام گذاری کردم: بهترین دلیل، معروفترین دلیل متواتر، حاضرترین دلیل، واضحترین دلیل، متقن ترین دلیل، قانع‌کننده ترین دلیل. فعلاً این شش مورد هست. تا بعداً هم چقدر اضافه کنیم؛ البته همانطور که عرض کردم اگر مورد بحث قرار بگیرد و مقبول شود. این چند مورد را مروری عرض می‌کنم. گاهی بحث‌ها گسترده می‌شود ولی سر جایش آدم یک خلاصه‌ای ندارد.

> ۱- یک دلیل بیاوری بر تعدد قراءات! --> بهترین دلیل، مثلث: (قاعده اشتغال، حرف واحد، ترک سؤال) کاشف از تلقی عموم مردم به انتساب هر دوی ملک و مالک به شارع. اینجا
>
> ۲- یک دلیل بیاوری بر تعدد قراءات! --> معروفترین دلیل متواتر، کار عثمان است که به جهت تعدد قراءات، توحید مصاحف کرد، و پس از محاصره گفت: اقرءوا علی ای حرف شئتم. اینجا
>
> ۳- یک دلیل بیاوری بر تعدد قراءات! --> حاضرترین دلیل، رسم الخط خاص مصحف شریف است که مثلا به جای سین، صاد نوشته است. اینجا
>
> ۴- یک دلیل بیاوری بر تعدد قراءات! --> واضحترین دلیل، سخن شیخ الطائفه قده است که تمام وجوه قراءات حق و صواب است. اینجا
>
> ۵- یک دلیل بیاوری بر تعدد قراءات! --> متقن‌ترین دلیل، تبیین وحی به‌بهانی قده است در انتساب علم القراءات به اهل البیت علیهم السلام. اینجا
>
> ۶- یک دلیل بیاوری بر تعدد قراءات! --> قانع‌کننده‌ترین دلیل، وجود ۹ رسم «ملک» در قرآن کریم است، در سه مورد همگی سبعة، مالک خواندند، و در پنج مورد

> همگی «ملک» خواندند، و تنها در یک مورد سوره مبارکه حمد که محل ابتلاء عمومی است دو صورت قرائت شده است. اینجا**[1]**
>
> ۷- یک دلیل بیاوری بر تعدد قراءات! --> لطیفترین دلیل، عدم جواز اماله الف مالک در سوره مبارکه حمد طبق قراءات سبع است، هر چند طبق قاعده جایز است، چرا؟ به دلیل اینکه از رسول الله ص نقل متواتر نشده است. ابوعلی فارسی- اماله الف مالک جایز نیست. اینجا[2]

---

[1]فدکیه

[2]اين قسمت بعد از جلسه توسط استاد بارگذاری شد.

دلیل اول) بهترین دلیل بر تواتر قرائات

در بهترین دلیل نوشتم: **مثلث قاعده اشتغال، نزول بر حرف واحد، ترک سؤال**. این سه مورد را در کنار هم بگذارید. اینها بهترین دلیل است. قاعده اشتغال فطری هر متشرعی است. می‌گوید وقتی خدا بر من نماز را واجب کرده، باید مطمئن بشوم که آن را خوانده‌ام. قاعده اشتغال یک چیزی نیست که تنها در کلاس به ما بگویند. فطرت و ارتکاز هر متشرعی است.

دوم؛ از زمان امام باقر علیه‌السلام بین شیعه معروف بوده که «ان القرآن نزل علی حرف واحد». از طرف دیگر؛ ضلع سوم این است که در طی این دویست و پنجاه سال و در پایان غیبت صغری که 329 است، حتی یک سؤال نشده که با این کثرت ابتلاء، ما در نماز «ملک» بخوانیم یا «مالک»؟! این بهترین دلیل است. مدام گفته‌اند که حرف واحد است و از طرف دیگر هیچ مشکلی ندارد که «ملک» بخواند یا «مالک» بخواند. پس معلوم می‌شود که حرف واحد را ناظر به این نمی دیده و «ملک» و «مالک» برای او صاف بوده. به نظر من این بهترین دلیل است؛ مثلث قاعده اشتغال. ارتکازی همه هم هست. به اضافه اشتهار نزول قرآن بر حرف واحد و به اضافه ترک سؤال. همانطور که عرض کردم مرحوم آقای خوئی می‌گویند حتی یک روایت ضعیف نداریم که فلان قرائت تعیینی شود، چه برسد به تعیینی قرائت در مهمترین چیزی که همه در شبانه‌روز به آن مبتلا هستند.

مقابله اهل البیت با تلاوت به معنا در روایات حرف واحد

شاگرد: طبق این بیان حرف واحد را بر چه چیزی حمل می‌کنید؟

استاد: حرف واحد همانی است که در دهها کتاب گفته‌اند؛ قرطبی گفت کل قرائات سبعه متواتره، حرف واحد است. سفیان بن عیینه گفت: مدنیین و عراقیین که اختلاف می‌کنند، همه آنها حرف واحد است. پس سبعة احرف چیست؟ «قلت تعال و... اجزأک»، این است که شما مرادف بیاورید.

> حدثنا أبو الطاهر قال سألت سفيان بن عيينة عن اختلاف قراءة المدنيين والعراقيين هل تدخل في السبعة الأحرف فقال لا وإنما السبعة الأحرف كقولهم هلم أقبل تعالى أي ذلك قلت أجزاك[1]

این حرف واحد است. لذا قرطبی در مقدمه تفسیر می‌گوید: همه این قرائات سبع حرف واحد است[2]. تصریح است که حرف واحد است. پس شیعه هم همین ها را می‌داند. سابقه این حرف‌ها خیلی بیشتر از اینها بود. جالب این است که خود قرطبی اینها را نمی‌گوید. از نظر طلبگی اینها جالب است. قرطبی نمی‌گوید که من می‌گویم. می‌گوید: «کثیر من علمائنا» و شروع می‌کند به اسم بردن. نوع آنها معاصر مرحوم شیخ الطائفه و شیخ مفید بودند. می‌گوید «کثیر من علمائنا قالوا ان القرائات السبع حرف واحد». این چیز کمی نیست. تلقی آنها بود. این بهترین دلیلی است که به ذهن من می‌آید. به نظر من این مثلث بهترین دلیل است؛ قاعده اشتغال که ارتکازیت دارد، اشتهار حرف واحد بین شیعه و عدم حتی یک سؤال از اینکه کدام یک از آنها را بخوانیم؛ اتفاقا برعکس آن بود که مدام نقل می‌کردند که امام «ملک» خواندند و امام «مالک» خواندند. مرحوم مجلسی ذیل روایت تفسیر عیاشی فرموده بودند: «و في أخبارنا وردت القراءتان و إن كان مالك أكثر[3]».

---

[1] التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد (۸/ ۲۹۳)

[2]تفسير القرطبي (١/ ٤٦)؛ قال كثير من علمائنا كالداودي وابن أبي صفرة وغيرهم هذه القراءات السبع التي تنسب لهؤلاء القراء السبعة، ليست هي الأحرف السبعة التي اتسعت الصحابة في القراءة بها، وإنما هي راجعة إلى حرف واحد من تلك السبعة.

[3]تاج العروس (ط - بيروت)، ج٨٢، ص: ٢٢

نقش پر رنگ قاعده ارتکازی اشتغال در بهترین دلیل

شاگرد: خروجی این مثلث، جواز قرائت می‌شود، نه تواتر هر کدام از قرائات.

استاد: نه، قاعده اشتغال ارتکازی است. ببینید چرا در زمان ما نزد فقها و در کتاب‌های فقهی قاعده اشتغال هنگامه به پا می‌کند و می‌گویند که باید دو نماز بخوانید؟ به این خاطر است که می‌گویند ببینید کدام یک از آنها کلام خدا است. جواز قرائت که در ارتکاز عرف عام ارتکازی درست نمی‌کند. شیعه می‌خواهد بداند که کدام یک از آنها کلام خدا است. لذا می‌آیند و می‌پرسند. بله اگر بپرسند و امام بفرمایند «یجوز لک مسامحات و تقیات»، خب چرا نپرسیدند؟! من ترک سؤال را عرض می‌کنم. این جهت خیلی مهم است. یعنی اصلاً بهتر، بهتری بود که اصلاً این سؤال برای آنها مطرح نمی‌شد. با اینکه مشهور حرف واحد بود.

شاگرد: پس چرا به امام عرض می‌کردند که در مصحف ما این قرائت نیست؟

استاد: بحث من در «ملک» و «مالک» است. من در نماز را می‌گویم. برای سائر سور که قاعده اشتغال پر رنگ نیست. برای نماز است که قاعده اشتغال پر رنگ است. وقتی به بحث‌های دیگر می‌روید، مقصود اصلی دلیل لوث می‌شود. من می‌گویم قاعده اشتغال به اضافه اشتهار حرف واحد، به اضافه ترک سؤال از «ملک» و «مالک» که دقیقاً با قاعده اشتغال جوش خورده‌اند. شما این را بفرمایید که منظورتان چیست. اگر جای دیگر در قرآن سؤالی می‌کند، در جای خودش قابل بررسی و جواب است. اما صحبت سر این اولین دلیل است که بهترین دلیل، محورش بر ترک سؤالی است که با قاعده اشتغال جوش خورده است، آن «ملک» و «مالک» است. علی ای حال این چیزی است که من طلبه نوشته ام. عرض کردن که نزد دیگران مقبول بشود ای نه، حرف دیگری است.

دلیل دوم) معروفترین دلیل؛ توحید مصاحف عثمان

دومین از آن‌ها، معروفترین دلیل متواتر است. کار عثمان است که به جهت تعدد قراءات، توحید مصاحف کرد، و پس از محاصره گفت: اقرءوا علی ای حرف شئتم. آن زمان تعدد قرائات بود، عثمان سال بیست و هشتم، بیست و هفتم هجری روی آورد تا سامان‌دهی کند. خب اگر قرائات نبود که او نمی آمد تا سامان‌دهی کند. اما بگوییم تعدد قرائات در زمان دوم آن هم در زمان قراء سبعه و عشره بود. خب آن‌ها چه کاره بودند؟! پس عثمان چه کار کرد؟! کار عثمان مسأله تعدد قرائات را به‌صورت خیلی واضحتر و به نحو متواتر به سال بیست و هفتم هجری می‌رود.

شاگرد: بالاتر از این می‌برد. حمله‌ای که در مرگش به او کردند.

استاد: بله، این را هم گفته ام. «و پس از محاصره گفت: اقرءوا علی ای حرف شئتم».

شاگرد: یعنی از سال بیست و هفتم جلوتر می‌برد و کاملاً به زمان خود حضرت رسول می‌برد. گفتند که تو کتاب الله را نابود کردی.

استاد: گفت «علی ای حرف شئتم». یعنی همانی که خودتان می‌دانید. شواهد خیلی زیاد است، در صحیح بخاری هست که قسم می‌خورد و می‌گوید من اینطور نمی خوانم.

دلیل سوم) حاضرترین دلیل؛ مصیطرون و یبصط

سوم، حاضرترین دلیل است. دیگر نه اطلاعات میخواهد، نه مراجعه میخواهد، همین مصحف را باز کنید، دست همه هست. جاهایی را نوشته «صاد» و جاهایی را نوشته «سین». «یبصط» یک جاهایی با صاد است و یک جاهایی با سین است. «صراط» در لغت عرب با سین است و اما آن را با صاد نوشتهاند. بالای آن «س» کوچک مینویسند و گاهی هم زیرش مینویسند. «المصیطرون» هم اینچنین است. «سیطره» نزد عرب معلوم است که با سین است، اما چرا با «صاد» نوشته است؟ من از ابن جزری آوردهام. او میگوید:

> (قلت) : فانظر كيف كتبوا الصراط والمصيطرون بالصاد المبدلة من السين، وعدلوا عن السين التي هي الأصل لتكون قراءة السين وإن خالفت الرسم من وجه قد أتت على الأصل فيعتدلان، وتكون قراءة الإشمام محتملة، ولو كتب ذلك بالسين على الأصل لفات ذلك وعدت قراءة غير السين مخالفة للرسم والأصل[1]

یعنی اگر با «سین» مینوشتند کسی از مقرین نمی پذیرفت که با صاد بخواند. لذا ناسخ با صاد نوشت تا قرائت صاد را با رسم حفظ کند و قرائت سین را که خود عرب میخواند. لذا در عروه هم داریم: «ويجوز في الصراط بالصاد والسين[2]». خب چرا هر دوی آنها جایز است؟ بهخاطر اینکه قراء سبعه آنها را خواندهاند؛ برخی از قراء سبعه به سین خواندهاند و برخی به صاد خواندهاند. آن چه که دلیل صاف است، این است که صاد نوشته، تا قراء سبعه بتوانند به صاد بخوانند. کما اینکه درجاییکه به صاد نوشته، اگر روایت معروفتر از حفص داریم، در عثمان طه بالای آن «س» مینویسد. یعنی در اینجا ولو به رسم، صاد نوشته و سائر قرائات صاد را حفظ کرده، ولی چون روایت حفص از عاصم است، روایت مشهور از حفص، سین است. لذا «س» کوچک بالای آن میگذارد؛ یعنی شما به سین بخوانید. اگر زیر آن بگذارد یعنی مرجوح است.

قبلاً عرض کردم در یک مصحف در یک آیه بالا گذاشته بود و در دیگری پایین گذاشته بود و در سومی چیزی نگذاشته بود، در مصحف دیگری که آقایان داشتند، در هر سه تای آن «سین» بالا و پایین گذاشته بود. آن جا عرض کردم آن مصحفی که فقط دو تا از اینها را سین گذاشته بود و در یکی نگذاشته بود، طبق سند حفص در شاطبیه عمل کرده بود. آنی که هر سه را سین گذاشته بود، طبق سبع کبری عمل کرده بود که طریق ابن جزری در النشر بود و طبق عشر صغری و کبری . ببینید چقدر ظریف است! یعنی در مصحف حفص از عاصم این سین ها را میبینید. الآن که مصحف ورش را نگاه کنید، از این سین ها خبری نیست. چون حساب دیگری دارد. ولی ناسخ چه کار کرده؟ با اینکه جایش نبوده که ناسخ، سین را صاد بنویسد و غلط واضح است، در مواضعی با صاد

نوشته که برخی از قرائات را حفظ کند. قاری بتواند صاد بخواند و سین هم علی الاصل است. «المصیطرون» را شما با سین بخوانید، در قرائات سبع هم هست و هیچ مشکلی هم ندارد. من از این دلیل تعبیر به حاضرترین دلیل کردم. یعنی هر کسی میتواند مصحف را باز کند و این مطالبی را که عرض کردم ببیند. دیگر نیاز به این ندارد که تخصص نیاز است یا نه. این مطلب به این وضوح هست.

---

[1]النشر في القراءات العشر (١/ ١٢)

[2]العروة الوثقى - جماعة المدرسين ج٢ ص٥٢٢

دلیل چهارم) واضحترین دلیل؛ فکلّه حقٌّ و صوابٌ

چهارمین دلیل؛ واضحترین دلیل است. واضح یعنی عبارت به قدری روشن است که قابل بحث نیست.واضحترین دلیل، سخن شیخ الطائفة قده است که تمام وجوه قراءات حق و صواب است.

ایشان ذیل آیه «لَوَجَدُوا فيهِ اخْتِلافاً كَثيرا[1]»، فرمودند که اختلاف سه نوع است؛ اختلاف تناقض، اختلاف تفاوت که این دو قبیح است و در قرآن نیست. «وأما اختلاف التلاوة، فهو متالاءم في الحسن، فكله صواب، وكله حق[2]». شیخ الطائفه که نمیآیند به اجتهاد و تغییر دادن کلام خدا بگویند: «صواب و حق». اینها نزد این اجله روشن بوده. این هم واضحترین دلیل است. چون عبارت شیخ خیلی واضح در این مطلب بود.

---

[1] النساء ۸۲

[2] التبيان في تفسير القرآن - الشيخ الطوسي (۳/ ۲۶۹)

دلیل پنجم) متقن ترین دلیل؛ بیان مرحوم وحید بهبهانی

پنجمین دلیل هم متقن ترین دلیل است. دلیلی که از نظر علمی اتقان خاص خودش را دارد، تبیین وحید بهبهانی[1] است، در انتساب علم القرائه به اهل البیت علیهم‌السلام. مرحوم وحید هفت مقدمه آوردند و گفتند اگر نساء و صبیان هم به این هفت مقدمه‌ای که من گفتم نگاه کنند، می‌فهمند که علم القرائه از علوم اهل البیت علیهم‌السلام است. این هم متقن ترین دلیل است. چون نکاتی که مرحوم وحید گفته بودند کم نبود. هرچند بیان ایشان در موردی که می‌گفتند نسبت به اصول القرائه بود. ولی در طول تاریخ خیلی واضح است که در علم القرائات فرش الحروف و اصول القرائه با هم جوش خورده‌اند. اصلاً هیچ جا قابل انفکاک نیستند و اینها با یک دیگر هستند. هر کتابی نوشته می شد، اصول و فروع آن را با هم می‌آوردند.

شاگرد: جلسه گذشته فرمودید ایشان قائل هستند که تواتر یعنی تواتر الی اصحابه؟

استاد: بله، ببینید وحید اینها را گفته اند و مطالب درستی هم هست. از قرن یازدهم از مجلس اول، قضیه حرف واحد در فضای علمی شروع شد. شروع کننده آن هم اخباریین بودند. چند بار عرض کردم. رئیس اصولیین که وحید هستند، به این خاطر که فضا غامض بود و زمینه صدور روایات معلوم نبود، وحید هم گفتند که نزد اهل البیت، قرآن حرف واحد است. این را نمی‌شود کاری کرد. «کذبوا اعداء الله»، ایشان از این ناحیه که در روایات فرمودند: «عندنا حرف واحد» و معنا کردند که یعنی تعدد نیست و قرائت صحیحه تنها یکی از آنها است، اینگونه گفتند. و حال آنکه ده قرن این روایات را معنا می‌کردند اما اینطور نمی فهمیدند. تأثیر کار اخباریین و صاحب حدائق بر ذهنیت وحید به این صورت بود.

شاگرد: یعنی از نظرشان عدول کردند؟

استاد: نه، یک نحو شبه تعافتی است در کلامشان. قطب راوندی در قرن ششم فقه القرآن را نوشته است. در سه جا می‌گویند نزد ما وقتی دو قرائت باشند، هر دو قرآن است. در آن جا ایشان می‌گویند «عندنا». وحید بهبهانی در قرن دوازدهم می‌گویند «عندنا حرف واحد»، پس یکی از آنها درست است. پس چطور شد؟ آن «عندنا» در فضایی بود که حرف واحد مشکلی نداشت، اما «عندنا» وحید در قرن دوازدهم، برای این بود که فضا یک جور سنگین شده بود.

شاگرد: یعنی حمل بر تقیه می‌کنید؟ از اخباریین تقیه کرده‌اند؟

استاد: نه، من قبلاً برای فیض هم عرض کرده بودم. جناب فیض خیلی تیز ذهن هستند. خدا رحمتشان کند. مرحوم فیض آدم کمی نیستند. اگر این حرف سفیان بن عیینه را دیده بود، ممکن نبوده که ایشان به این صورت مشی کند. سفیان بن عیینه چه گفت؟ حضرت فرمودند «کذبوا اعداء الله». ابو حنیفه گفت، اختیارا میتوانید نماز را به فارسی بخوانید. چرا؟ چون «نزل القرآن علی سبعة احرف[2]». حضرت میگویند «کذبوا اعداء الله انما هو حرف واحد نزل من عند واحد»؛ شما چه کاره هستید که اختیارا میگویید میتوانید ترجمه فارسی سوره حمد را در نماز بخوانید؟! اینها به این صورت برداشت شده است. سفیان بن عیینه که میگوید «مالک» و «ملک» که حرف واحد است، اما سبعة احرف این است که تو بگویی «تعال، هلّم، اقبل». انس بن مالک چه گفت؟ آیه «إن شانئَكَ هو الأبتر» را «اصوب قیلا» خواند. «فقيل له: يا أبا حمزة، إنما هي: "وأَقْوَمُ قِيلًا"، فقال أنس: إن أقوم و أصوب و أهيأ واحد». از محتسب ابن جنی هم نقل کرده. ابن جنّی گفت کار انس آدم را به شک میاندازد. این چه کاری است! در المحتسب[4] میگوید که قرائت به حضرت میرسد و ابن جنی آن را به این دلیل نوشته است. به انس که میرسد متحیر میشود و میبیند که این را نمیتواند به حضرت نسبت بدهد. یعنی کارشان به این صورت بود و سبعة احرف را به این صورت میفهمیدند.

لذا اهل البیت علیهم‌السلام به زیبایی بین شیعه جا انداختند، از کرامات شیعه است، یک شیعه نمیتواند پیدا کند؛ از صحابه ائمه علیهم‌السلام، از علماء بعد از آنها نمیتواند یک نفر پیدا کند که بگوید تلاوت قرآن به معنا جایز است. پیدا کند. چرا؟ چون اهل البیت میخ آن را کوبیدهاند؛ «کذبوا اعداء الله». اما بین اهلسنت تا سال دویست، دوازده نقل از خودشان آوردهام که بزرگان اهلسنت تلاوت به معنا را جایز میدانستند. از سال بعد از سیصد قراء سبعه و عشره کاری کردند که آبروی آنها رفت. یعنی دیگر کسی روی نمیشد که بگوید جایز است. لذا ابن حزم [5] گفت: اینکه مالک گفته تلاوت به معنا درست است، متوجه لوازم حرفش نبوده و الا کافر است. این را عرض کردم. من عرض کردم این زمینه در ذهن ابن حزم نبوده که مالک در زمانی بود که این حرف را از او میخریدند.

---

[1]مصابيح الظلام، ج۷، ص: ۲۲۷

[2]الموسوعة الفقهية الكويتية (۳۳/ ۵۵)

[3]المزمل ۶

[4]المحتسب في تبيين وجوه شواذ القراءات والإيضاح عنها (۱/ ۲۹۶)

[5]الإحكام في أصول الأحكام لابن حزم (۴/ ۱۷۱)

دلیل ششم) قانع‌کننده‌ترین دلیل؛ کتابت «ملک» و تفاوت قرائت آن

ششمین دلیل، قانع‌کننده‌ترین دلیل است. بر اینکه این قرائات جزاف نیست. هر کسی همینطور در جیبش دست کند و اجتهاد کند، نیست. قانع‌کننده‌ترین این ششمی است. واقعاً قانع‌کننده است. در قرآن کریم، نه مورد داریم که در رسم المصحف عثمانی کلمه «م ل ک» آمده است. چهار مورد از آن‌ها «مالک» است. پنج تا از آن‌ها «ملک» است. در مصحف نه بار «ملک» نوشته شده که در پنج مورد از آن‌ها «ملک» است که همه قراء سبعه این‌ها را ملک خوانده‌اند. چهار تا از آن‌ها «مالک» است که سه مورد از آن‌ها «ملک» نوشته شده، در این‌ها هم همه قراء سبعه «مالک» خوانده‌اند. در یکی از آن‌ها که در سوره مبارکه حمد است که «ملک» نوشته شده است و شیخ الطائفه هم فرمودند، قراء سبعه اختلاف کرده‌اند. چهار نفر از آن‌ها «ملک» خوانده‌اند و سه نفر از آن‌ها «مالک» خوانده‌اند. خب اگر قرار بود همینطور بخوانند و اجتهاد کنند، چرا در آن چهار «مالک» اجتهاد نکرده‌اند؟! چرا در «قل اعوذ برب الناس، ملک الناس» اختلاف نکرده‌اند که یکی از آن‌ها «مالک الناس» بخواند؟! همه «ملک» خوانده‌اند. در سوره مبارکه حمد که این قدر محل اختلاف است، سه نفر از آن‌ها «مالک» بخوانند و چهار نفر «ملک» بخوانند و حال آنکه رسم هم همه «ملک» است! من به گمانم اگر کسی این را تصور کند، قانع‌کننده‌ترین دلیل است.

البته مرحوم آقای شعرانی هم در مقدمه منهج الصادقین دلیل های خوبی آورده است. یعنی اگر کسی استدلالات آقای شعرانی را هم نگاه می‌کرد، قانع‌کننده بود. برای اینکه باورش شود که این قرائات منتسب به سماع است، نه منتسب به اجتهاد. اگر قرار بود منتسب به انظار باشد، در این نه مورد چطور شد که تنها و تنها در این سوره حمد اختلاف شود؟! و در هیچ‌کدام از آن‌ها اختلاف نشود؟! با اینکه در هر نه مورد «ملک» نوشته شده است. این دلیل خیلی قانع‌کننده‌ای است که تعدد قرائات ناشی از اجتهادات نیست. ممکن نبود کسی «ملک» سوره مبارکه حمد که «الف» ندارد را به «مالک» تبدیل کند و جاهای دیگر این کار را نکند و این را از او بپذیرند.

تأیید این ادله توسط شواهد مختلفه

این شش دلیل بود که من مرور کردم. البته باز هم دلیل وجود دارد. اگر هر کدام از شما حوصله کردید که دلیلی بیاورید، خوب است. یک چیزهایی هست که شواهد است. شواهد یعنی این طرف و آن طرف دل گرم کننده میشود. دست به دست هم میدهند. مثلاً اگر در تفسیر امام علیه‌السلام ببینید، حتی اگر این تفسیر برای هر کسی باشد، خلاصه یک کتاب شیعی است، خود مرحوم فیض که تعدد را قبول ندارند، در صافی از این تفسیر –این تفسیر را قبول دارند- آن را آورده‌اند. عرض کردم که تهافت خود صافی است. اول میگویند یکی از آنها درست است و بعد از امام حسن عسگری میآورند «قلوبان غُلف/ قلوبان غُلُف». بعد حضرت میفرمایند «کلا القرائتین حق لانهم قالوهما». من نمیگویم که این دلیل است. یا اصلاً نمیگویم که جزیره خضراء دلیل است. اینها دلیل در مقام بحث علمی نیست. بلکه اینها شواهد است. شواهدی است که جمعآوری میشود. اما دلیل اینها است. دلیل کار متواتر عثمان است. دلیل ترک سؤال و شدت ابتلاء است. این از موارد روشن «لو کان لبان» است.

من همیشه با خودم هم تحدیث نفس کرده‌ام و هم محضر شما گفته‌ام؛ زیباترین امر در بحث خودمان را این تحیر بزرگانی میدانم که این مبنا را قبول ندارند. اینکه گرفتار هستند که «ملک» بخوانند یا «مالک»؟! دو نماز بخوانیم، یک نماز بخوانیم، با اجماع میخواهند درستش کنند، دوباره در اجماع میگویند «لا اصل له». دیدی که آمیرزا هاشم میگویند که این اجماع «لا اصل له». اگر «لا اصل له» پس میخواهید چطور نماز بخوانید؟ فرمودند: احتیاط این است که در دو نماز انجام شوند. متأسفانه بخش دیگر شرح عروه ایشان در نرم‌افزار نیست. نمیدانم آمیرزا هاشم بحث قرائت نماز را هم در عروه دارند؟ یا اصلاً آن را ننوشته‌اند؟ این برای کتاب دیگری از شرح عروه مرحوم آملی است.

ببینید چطور شد بعد از قرن یازدهم، حال که این بحث‌ها داغ شد، متشرعه یادشان افتاده که اشتغال آمده؟! یادشان افتاد که کدام یک از آنها کلام خدا است؟! ده قرن کسی یادش نبود و بهراحتی میخواندند و بالخلاف مجزی بود؟! چنین چیزی چطور ممکن است؟! قاعده اشتغال به این روشنی باشد اما مردم حال به فکر بیافتند؟! مرحوم حاج شیخ عبد الکریم را عرض کردم، وقتی ایشان میگویند: واضح است که تعدد نزول باطل است، از طرف دیگر قاعده اشتغال هم در ذهن ایشان روشن است، وقتی این معلوم هم در کنار آن بیاید، میگویند حال باید چه کار کنیم؟

لزوم توجه به اجماعات منقول بر تواتر قرائات و سندهای علماء در قرائات

شاگرد: اجماعات منقول و محصل هم برای اینجا خوب است.

استاد: عرض کردم که من این شش مورد را دم دستی و فعلاً گذاشته‌ام. ان شالله شما شماره بگذاری و آنها را تا به صدتا برسانید.

شاگرد: کسی که به کتب فقهی مراجعه می‌کند ظاهرترین مورد همین اجماعات است.

استاد: من عرض کردم که تعبیر صاحب مفتاح الکرامه، تواتر نقل اجماع بر تواتر سبع بود. این شوخی است که عالمی به این بزرگی بگوید؟! درست هم می‌گویند. یعنی کسی که در این فضا جلو میرود می‌بیند که اصلاً ما بی خبر هستیم. وقتی بی خبر هستیم خب اینها را نمی‌دانیم. مثلاً می‌گوییم که اینها خبر واحد هم نیستند! مگر مرحوم طبرسی در مقدمه مجمع بی جا حرف می‌زنند؟! ما مقدمه مجمع را نیاوریم؟! این دیگر واضح‌ترین کتابی است که در دست همه است. بعد بگوییم یک دلیل بر تواتر قرائات نیست! مرحوم طبرسی در مقدمه مجمع می‌گویند چرا این هفت

تا و ده تا را می‌گویم؟ می‌فرمایند: «لصحه اسانیدها و اتصالها[1]»، چون اینها اسانید متصل صحیح دارد، سراغ اینها رفته‌اند. بعد بگوییم یک خبر واحد هم ندارند! خب مرحوم طبرسی چرا اینها را می‌گویند؟!

کتاب الاجازات بحارالانوار را ببینید؛ اینها علماء بزرگ شیعه هستند؛ علامه حلی[2] در اجازه

شان بر بنی زهره، شهید اول، شهید ثانی[3]، صاحب معالم[4]، همه اینها اسناد خودشان را به این قراء سبعه ذکر می‌کنند. از قبل از قرن یازدهم به اینها عنایت داشته‌اند. اینطور عنایت تام داشتند! اما ما می‌گوییم خبر واحد هم نیست. در التمهید گفته بودند که «لعلها أسانید تشریفیة مصطنعة[5]»؛ یعنی سند درست کرده‌اند. یعنی فضاء همینطوری است؟! درحالی‌که وقتی وارد شاطبیه می‌شویم اصلاً به این صورت نیست که یک کسی بیاید و بنشیند و برای خودش سند درست کند و بگوید حالا دیدی که سند جفت و جور شد! اصلاً به این صورت نیست.

---

[1]تفسير مجمع البيان - الطبرسي ١/ ٣٤؛ قال‌وا: وإنما اجتمع الناس على قراءة هؤلاء، واقتدوا بهم فيها لسببين. أحدهما: إنهم تجردوا لقراءة القرآن، واشتدت بذلك عنايتهم مع كثرة علمهم، ومن كان قبلهم، وأ في أزمنتهم، ممن نسب إليه القراءة من العلماء، وعدت قراءتهم في الشواذ. لم

يتجرد لذلك تجردهم، وكان الغالب على أولئك الفقه، أو الحديث، أو غير ذلك من العلوم. والآخر: إن قراءتهم وجدت مسندة لفظا، أو سماعا، حرفا حرفا، من أول القرآن إلى آخره، مع ما عرف من فضائلهم، وكثرة علمهم بوجوه القرآن.

[2]بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج١٠٤ ؛ ص٦٠

[3]همان ج١٠٥ ؛ ص ١۴۶

[4]همان ج١٠۶ ؛ ص۵١

[5]التمهيد في علوم القرآن ج٢ ص٨٩

تضعیف هدفمند قرائی مانند حفص و کسائی

شاگرد: بحثی که مطرح می‌کنند این است که آنها کسائی و ... را تضعیف می‌کنند. می‌گویند کسائی شراب خور و حفص دروغ گو، اینها را ساخته‌اند.

استاد: اینها خیلی مهم است. به حفص می‌گویند: «کذاب فی الحدیث و صدوق فی القرائه[1]»، این را اهلسنت می‌گویند. آنها خودشان باید جواب بدهند، چطور می‌شود کسی که در حدیث حاضر است دروغ بگوید، در قرآن مقدس می‌شود؟! اهلسنت باید اینها را جواب بدهند. اما برای ما شیعیان خیلی روشن است. کتاب شیخ الطائفه را باز می‌کنید، می‌گوید: حفص بن سلیمان من اصحاب الامام الصادق علیه‌السلام[2]. خودتان باید بفهمید که چرا می‌گویند «کذاب فی الحدیث». در زمان آنها احادیثی از حفص نقل می‌شد که مورد پسند آنها نبود. می‌گفتند حفصی که راوی مهم قرآن است، نباید سراغ احادیث او بروید. خب همین که شیخ می‌گوید «من اصحاب الامام الصادق علیه‌السلام»، خودتان باید بفهمید. دنبال حرف یک سنی نروید که می‌گوید «کذاب فی الحدیث». گرایش شیعی دارد، در آن زمان هم اینها پخش می‌شد.

راجع به کسائی؛ مرحوم آقای خوئی اینها را در البیان[3] از معجم الادباء یاقوت حموی می‌آورد. او گفته «کان یشرب النبیذ، یشرب الخمر، یفعل کذا[4]». حال شما که مراجعه می‌کنید کسائی به این صورت است؟! من صفر ریاضی نمی‌گویم اما این احتمال صفر حدی هست که کسائی به این صورت باشد. مرحوم آسید محسن در اعیان الشیعه[5] و سید حسن صدر از ریاض العلماء افندی نقل می‌کند که کسائی را جزء کسانی آورده‌اند که شیعه بوده. در یکی از کتابهای مهم آنها است، وقتی می‌خواهد کسائی را بگوید، می‌گوید «اخذ القرائه عن جعفر بن محمد ع». یعنی در کتابهای آنها استاد کسائی را امام صادق علیه‌السلام معرفی می‌کنند. استاد حمزه هم که خیلی معروف است. استاد حمزه حمران بن اعین است و خود امام صادق علیه‌السلام را هم ذکر کرده‌اند. مرحوم شیخ انصاری[6] به صاحب جواهر تند می‌شوند و می‌گویند شما از کجا می‌گویید که امثال کسائی و حمزه...؛ که اولین آنها ،یعنی کسائی از تلامذه ابان بن تغلب است و امام به او گفتند که ابان در مسجد بنشین و فتوا بده! یعنی کسائی که شاگرد ابان بن تغلب بود، شمای صاحب جواهر چرا می‌خواهید به‌راحتی از کنار قرائت او رد شوید؟! یعنی شیخ اعظم انصاری، به این صورت تجلیل می‌کنند.

این روایت در دو کتاب مهم اهلسنت است، یکی در تفسیر ثعلبی[7] است، یکی هم در شعب الایمان بیهقی[8] است؛ سند به کسائی می‌رسد که او هم از موسی بن جعفر علیه‌السلام عن ابیه علیه‌السلام عن آبائه علیهم‌السلام: «لکل شیء عروس، وعروس القرآن سوره الرحمن جل

ذكره». یعنی این چیزی که این قدر معروف است، در سندش کسائی است که او هم طبق این دو کتاب از حضرت امام کاظم علیه‌السلام نقل می‌کند. یعنی رابطه کسائی به این صورت است. و مهمتر اینکه در دربار مهم بود. چون در علمیت بالا بود هارون الرشید او را معلم پسر خود کرده بود. حالا اگر این مشهور بود که «ایتی الغلمان» ولو هارون هم واقعاً مشکلی نداشت! اما با این اشتهارش ممکن بود کسی این چنینی را به دربار بیاورد؟! اصلاً عقل می‌پذیرد که بگویند کسی مشهور به این کار است و بعد او را به‌عنوان مهمترین معلم بچه هایش در دربار بیاورد؟! بعد هم تا آخر عمر همراه او بود. وقتی به ری آمد کسائی در آن جا وفات کرد، از هارون معروف شد که گفت: «والمات محمد والكسائي قال الرشيد: دفنا الفقه والنحو بالري[9]». ببینید تا آخر همراه او بود؛ کسی که به این صورت معروف باشد، آن هم برای قضایایی که از آن‌ها می‌برادر که کذب است، در مجلس اقراء مشغول اتیان الغلمان باشد؟! معلوم است که کذب است. چون هم در دربار بود، هم بین او و سیبویه نزاع هایی پیش آمد و زندگی ای به این صورت داشت، زمینه این را داشت که علیه او حرف بزنند. آن هم در یک کتاب معتبر از قدیم که شرح حال قراء در آن‌ها است، این نیاید. ابن مجاهد کسائی را جزء قراء سبعه کرد. امام قراء شد، یک نفر نیامد که بگوید ای فلان فلان شده، چرا او با این کارها را آوردی؟ گفتند چرا کسائی را آوردی، اما نگفتند چرا کسی را آوردی که به این صورت بود. فقط گفتند که یعقوب از او بالاتر بود. فقط مقایسه کردند. گفتند یعقوب الحضرمی بالاتر بود. چرا کسائی را به جای یعقوب گذاشتی؟ این همه کتاب هست، من خیلی از آن‌ها را دیدم، فقط معجم الادباء این را داشت که از کتاب مرزبانی نقل کرده بود. لذا از قرن هفتم به بعد در کتابها هست. من اثر در آثار قبل از قرن هفتم از این نقل ندیدم. یعنی در کتابهای قدیمی یک نفر بگوید که کسائی به این صورت مشهور بوده. البته «ایتی عنا مما یستنکر» هست اما غیر از اشتهار او به این‌ها است. این‌ها چیزهایی است که باید روی آن‌ها تأمل شود. اگر همینطور تخریب کنیم و بگوییم کسائی به این صورت بوده، دیگر هیچ.

---

[1]بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۶، ص:۱۸۹، هامش؛ وه حفص بن سليمان الأسدى الكوفي الغاضرى- بمعجمتين- و وه حفص بن أبي داود القارى، صاحب عاصم، و يقال له: حفيص، أورده هكذا ابن حجر في ص 118 من التقريب و قال بعد ذلك: متروك الحديث مع إمامته في القراءة، من الثامنة، مات سنة ثمانين و له تسعون انتهى. و في هامش التقريب: و وه ثبت في القراءة عند ابن معين و أحمد، و متروك في الحديث عند البخارى و غيره، وثقه ثقة وكيع، قال الذهبي: وه في نفسه صادق غير أنه لم يتقين الحديث، قال حنبل بن إسحاق، عن أحمد قال: ما به بأس، و روى أبو على الصواف، عن عبد الله، عن أبيه قال:وه صالح اه. أقول: أورده الشيخ بالعنوان في أصحاب الصادق عليه السلام و قال: أسند عنه و أورده أيضا في باب الكنى من أصحاب الباقر عليه السلام.

[2]رجال الطوسي، ص: ۱۸۹

[3]البيان في تفسير القرآن ص ۱۴۱

[4]معجم الادباء ارشاد الاريب الي معرفه الاديب ج ۴ ص ۱۷۳۹

[5]أعيان‌الشيعة، ج۸، ص: ۲۳۳؛أحد القراء السبعة قرأ في القرآن على حمزة و قرأ حمزة على أبي عبد الله و قرأ على أبيه و قرأ على أمير المؤمنين (ع) على ما عن رياض العلماء في باب الألقاب و قرأ الكسائي على ابان بن تغلب و وه من الشيعة و التشيع مذهب أكثر أهل الكوفة في ذلك العصر.

[6]كتاب الصلاة (للشيخ الأنصاري)؛ ج١، ص: ٣٦٨؛و كيف يحتمل أن يكون مثل الإمامة الكبرى التي يقرأ بها الكسائيّ و حمزة- الذين تلمّذ أولّهما على أبان بن تغلب المشهور في الفقه و الحديث، الذي قال له الإمام عليه السلام: «اجلس في مسجد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و أفت الناس» «1»، و على ثانيهما، الذي قرأ على الإمام أبي عبد اللّه جعفر بن محمد عليهما السلام،

[7]الكشف والبيان عن تفسير القرآن (٩/ ١٧٦)

[8]شعب الإيمان (٤/ ١١٦)

[9]معرفة القراء الكبار على الطبقات والأعصار٧٢ص

پذیرش تعدد قرائات در بین اهل سنت معاصر

شاگرد: وجه اینکه اهلسنت بخواهند به وجوه مختلفی مانند تهمت زدن و... تعدد قرائات را قبول نکنند،... .

استاد: اصلاً چنین چیزی ندارند. جالب این است از اول کار تا الآن که دهها پایان نامه از دانشگاههای سعودی، اردن و لیبی و تونس در میآید را ببینید. تمام آنها مدافع تعدد قرائات هستند. حتی از متاخرین آنها مانند زرقانی در مناهل العرفان آورده که گفت قبلاً برای من تواتر عشر ثابت نبود. اما وقتی اطلاعاتم وسیع شد دیدم که عشر متواتر است. یعنی میگوید وقتی اطلاعات من وسیع شد، تازه فهمیدم حرف شهید اول در ذکری درست است. آن هم در کتاب ذکری الشیعه. نه کتابی که برای اهلسنت است. شهید اول ذکری الشیعه را میونیسند و بعد در آن میگویند «یجوز القرائات العشر لثبوت تواتر العشر». این فقیه بزرگی است که ابن جزری میگوید «امامٌ فی الفقه و النحو و القرائه»، همینطوری حرف میزند؟! معلوم میشود که ما نمیدانیم. چرا وقتی به این فضا میرسیم حاضر نیستیم که اعتراف کنیم کسی که از روی فهم و قاطعیت حرف میزند یک چیزهایی میداند که ما نمیدانیم. صبر کنیم، دنبالش برویم. بینی و بین الله وقتی من کتب مضمنات قرائات را میبینم، بهت زده میشوم. چقدر منظم بودند! مگر کسی که کلاس اقراء میرود میبیند که همه چیز روی هوا است؟؟ اصلاً به این صورت نبوده. خیلی با نظم و حساب است.

اما نسبت به تعدد، در فدکیه صفحهای هست به نام «كتب مفردات قراء در الذريعة». در این صفحه نگاه کنید و ببینید در الذریعه مرحوم شیخ آقابزرگ چقدر از کتب شیعه آوردهاند که مربوط به مفردات است، قرائات است. نسبت به ابان بن تغلب هست که «لأبان قراءة مفردة مشهورة عند القراء[1]». نجاشی این را میگوید. در کتابی به این مشهوری این را میگوید. میگوید «کان له قراءة مفردة مشهوره». قرائت مفرده به چه معنا است؟ یعنی مختار داشت. امام در قرائت بود.

---

[1]الذريعةإلىتصانيفالشيعة، ج ۱۷، ص: ۵۷؛ نقل من النجاشی.

معنای قرائت مفرده

این نکته را هم باید بیاورم که یکی از ادله تعدد قرائات همین کلمه مفرده است. محدث نوری می‌گویند ببینید قرائت مفرده یعنی تعدد کنار برود. فقط یکی باشد. خب ابان هم که اصحاب ائمه علیهاالسلام بوده لذا آن چه که او داشته، همان قرائت درست بوده. خب پس چرا شیعه این را نیاورده اند؟! این معنایی که محدث نوری از مفرده دارند، در آن زمان اثری در آثارش نیست؛ یعنی وقتی می‌گوییم قرائت مفرده است، به این معنا است که قرائت یکی است! درحالی‌که منظور این نبوده است. قرائت مفرده در آن فضا به چه معنا است؟

شاگرد: اختیار القرائه

استاد: اختیار است، زمانی‌که امام باشد. اما اگر خود او امام نباشد، حق اختیار ندارد. اگر امام نیست مفرده یعنی فقط یک قرائت یک قاری را می‌تواند نقل کند. تمام. مثل همین قرآن های مطبوع ما که به آن‌ها مفرده می‌گویند. چرا مفرده است؟ چون فقط قرائت حفص از عاصم است و تمام. این مفرده می‌شود. مفرده یعنی از اول تا آخر کتاب تنها یک قرائت می‌باشد. کاری با قرائت دیگر ندارد. نه این‌که مفرده به‌معنای آنی باشد که نازل شد واقعی است.

عدم نظارت کلام شهید ثانی بر اشکال فخر رازی

من میخواستم عبارت صاحب حدائق را بخوانم. ایشان سه اشکال کردند به کسانی که میگفتند تواتر قرائات هست. قبول هم کردند که اصحابنا میگویند: «بتواتر القرائات عنه صلی‌الله‌علیه‌وآله». بعد فرمودند: «وهو عند من رجع إلى اخبار الآل (عليهم صلوات ذي الجلال) لا يخلو من الاشكال[1]». آن هفته این عبارت را خواندم. فضا به این صورت سنگین است. اولین اشکال ایشان این بود که این تواتر برای اهلسنت است. اما اشکال دوم ایشان:

> و (ثانيا) ما ذكره الإمام الرازي في تفسيره الكبير حيث قال على ما نقله بعض محدثي أصحابنا (رضوان اللّه عليهم): اتفق الأكثرون على ان القراءات المشهورة منقولة بالتواتر، و فيه إشكال لأنا نقول ان هذه القراءات منقولة بالتواتر، و ان اللّه خير المكلفين بين هذه القراءات فان كان كذلك كان ترجيح بعضها على بعض واقعا على خلاف الحكم الثابت بالتواتر فوجب ان يكون الذاهبون إلى ترجيح البعض على البعض مستوجبين للفسق ان لم يلزمهم الكفر، كما ترى ان كل واحد من هؤلاء القراء يختص بنوع معين من القراءة و يحمل الناس عليه و يمنعهم من غيره، و ان قلنا بعدم التواتر بل ثبوتها من طرق الآحاد فحينئذ يخرج القرآن عن كونه مفيدا للجزم و القطع و ذلك باطل قطعا. انتهی[2]

فخر رازی میگوید: **«اتفق الأكثرون على ان القراءات المشهورة منقولة بالتواتر»**.**«و فيه إشكال»**؛ مرحوم صاحب حدائق میخواهند چه کار کنند؟ میگویند تواتری که اصحاب امامیه این قدر برای آن نقل اجماع کرده‌اند، فخر رازی به آن اشکال کرده است. شهید ثانی هم که تلاش کرده‌اند از فخر رازی جواب بدهند، جواب‌شان فایده ندارد. ایشان میفرمایند: «ما ذكره الإمام الرازي»؛ حال اینجا شده امام! اشکالی هم میکند که میخواهد اجماع امامیه را از بین ببرد!

> و الجواب عن ذلك- بما ذكره شيخنا الشهيد الثاني الذي هو أحد المشيدين لهذه المباني و هو ما أشار إليه سبطه هنا من انه ليس المراد بتواترها ان كل ما ورد متواتر بل المراد انحصار المتواتر الآن في ما نقل إلا من القراءات فان بعض ما نقل عن السبعة شاذ فضلا عن غيرهم كما حققه جماعة من أهل هذا الشأن. انتهی- منظور فیه من وجهین[3]

چرا منظور فیه است؟ یکی بەخاطر حرف خود شهید است. یعنی از حرف خود شهید برای ایشان نقض می‌آورند. همان تناقضی است که چندبار بحث کردیم. یکی هم از سبط ایشان صاحب مدارک می‌آورند. دو دلیل می‌آورند برای اینکه جواب شهید ثانی به فخر رازی درست نیست. نکته اول این است که کلام شهید ثانی اصلاً ربطی به فخر رازی ندارد. من نمی‌دانم این از کجا آمده؟ اساتید صاحب حدائق فرموده‌اند! صاحب حدائق اساتید بزرگی داشته‌اند. حشر با علماء هم خیلی گسترده بوده است. رحمت الله علیه. کتاب‌هایی که دارند همه پر از علمیت و تبحر و استحضار است. ولی خب این‌ها هست.

همانطوری که قبلاً عرض کردم، کتاب مقاصد العلیه این چاپی که دارد، در دو جایش هست. صفحه ۲۴۵ و ۵۳۰. بر الفیه شهید ثانی سه شرح دارند. اول، المقاصد العلیه است که شرح کبری است. دوم هم متوسط است و سومی را هم دفعه سوم نوشتند. دوم و سوم را در آخر زیر هم آورده‌اند. یعنی در یک صفحه هم دومی است و هم سومی است. اما اولی در صفحه ۲۴۵ است. ان شالله وقتی به منزل رفتید این صفحات را نگاه کنید. چند بار رفت و آمد کنید و ببینید که شهید چه می‌خواهند بگویند. به گمان من کلام ایشان سر سوزنی ربطی به فخر رازی ندارد. نه تنها اینجا اشاره‌ای نمی‌کنند، بلکه در این همه از کتاب‌هایی که شهید ثانی دارند، هیچ کجا نگفته اند. حداقل بگویید در روض الجنان، در مسالک و در شرح لمعه یک اشاره‌ای بکنند که حرف من در اینجا در فخر رازی است. من که چیزی پیدا نکردم.

مرحوم شهید اول فرمودند که در نماز باید اعراب سوره فاتحه را مراعات کنید. کدام اعراب؟ اعرابی که در عربیت درست است؟ نه، اعرابی که به تواتر نقل شده باشد. «علی الوجه المنقول بالتواتر»، خب کدام یک از آن‌ها است؟ شهید ثانی می‌فرمایند:

> (علی الوجه المنقول بالتواتر) و هي قراءة السبعة المشهورة، و في تواتر تمام العشرة بإضافة أبي جعفر و يعقوب و خلف، خلاف، أجوده ثبوته، و قد شهد المصنّف في الذكرى بتواترها، و هو لا يقصر عن نقل الإجماع بخبر الواحد.و اعلم أنّه ليس المراد أنّ كلّ ما ورد من هذه القراءات متواتر، بل المراد انحصار المتواتر الآن فيما نقل من هذه القراءات، فإنّ بعض ما نقل عن السبعة شاذ فضلا عن غيرهم، كما حقّقه جماعة من أهل هذا الشأن[4]

«...و في تواتر تمام العشرةبإضافة أبي جعفر و يعقوب و خلف، خلاف، أجوده ثبوته»؛ این نظر خود شهید ثانی است. قبلاً هم عرض کردم شهید اول چون امام در قرائت هستند، می‌فرمایند: «لثبوته». اما ایشان می‌فرمایند «اجود». یعنی در فضای فقه نمی‌گویند که تواتر برای من ثابت است. بلکه «اجوده ثبوته» اتکاء به شهید اول است که در جاهای دیگر هم فرمودند.

«و قد شهد المصنّف في الذكرى بتواترها، و هو لا يقصر عن نقل الإجماع بخبر الواحد. و اعلم»؛ این «واعلم» با جایی که مقصود است، چند سطر فاصله دارد.**«أنّه ليس المراد أنّ كلّ ما ورد من هذه القراءات متواتر»**؛ منظور سبع و عشر است.**«بل المراد انحصار المتواتر الآن»**؛ یعنی در زمان شهید ثانی،**«فيما نقل من هذه القراءات»**؛ متواتری غیر از این‌ها ندارید، فعلاً در این‌ها منحصر است.چرا منظور این است: **«فإنّ بعض ما نقل عن السبعة شاذ فضلا عن غيرهم، كما حقّقه جماعة من أهل هذا الشأن»؛** پس هر چه که از سبعه نقل شده را نباید در نماز بخوانید، حتماً باید متواتر باشد. **«بعض ما نقل عن السبعة شاذ»**؛ این عبارت را گرفته‌اند و می‌گویند شهید منکر است. ابن جزری هم همین را می‌گوید که بعضی از اهل فن می‌گویند که «بعض ما نقل عن السبعة شاذ»! درحالی‌که منظور بعضی از ما نقل آن است که در طرق غیر معروف و غیر متواتر است. طرق شاطبیه، طرق عشر صغری و کبری که متواتر است. نه شهید شک دارند، نه

ابن جزری شک دارند. ما چرا اینها را اینطور برداشت می‌کنیم؟! تمام مواردی‌که در شاطبیه و النشر هست را برای تواترش نوشته‌اند. اینها که متواتر است. در تبیان شیخ فرمودند: «اجمع القراء السبعه» و بعد فرمودند: «روی عن عاصم کذا، و لایقرأ». ببینید یکی از قراء سبعه عاصم است. عاصم در قرائت متواترش در اجماع هست و تمام. اما این قرائت «روی عن عصام و لایقرأ». پس می‌گویند «ان بعض ما نقل عن السبعه شاذ». این در عبارات اینها خیلی روشن است.

قبلاً گفتم مقاله‌ای درست شود که سه قسمت داشته باشد، یکی از آنها همین است. تعبیر مرحوم خوئی در البیان این بود: «تأمل بربک![5]»، یعنی خود اهل فن می‌گویند که اینها متواتر نیست، اما شما برای ما قیافه می‌گیری و می‌گویی که اینها متواتر هستند. چرا؟ این ابن جزری است که می‌گوید «بعض ما نقل عن السبعه شاذ». «بعض ما نقل» در طریق شاطبیه منظور نیست. منظور من که روشن است. این در فضای بحث خیلی هنگامه است که بگویند بزرگان متخصصین خودشان اعتراف کرده‌اند که شاذ است.

شاگرد: شما سبع را صفت قراء می‌گیری، نه قرائت.

استاد: بعض ما نقل عن السبعه.

شاگرد: یعنی قراء السبعه.

استاد: حتماً اینچنین است چون اگر صفت آن بود، من السبع می‌شد. چون صفت قرائات مذکر می‌آید. القراء السبعه و القرائات السبع.

خب ایشان چه کار می‌کنند؟ بعد با چند سطر کوتاه توضیح می‌دهند. خیلی جالب است. «كلّ منهما متواترا»، بعد می‌گویند: «و أما اتّباع قارئة الواحد من العشرة في جميع السورة فغير واجب قطعاً»؛ یعنی در سوره مبارکه حمد شما می‌توانید یک آیه را به قرائت عاصم بخوانید و آیه بعدی را به قرائت ابان بخوانید. «بل و لا مستحبّ»؛ حتی مستحب هم نیست.«فإنّ الكلّ»؛ کل این قرائات سبعه متواتر،«من عند اللّه نزل به الروح الأمين على قلب سيّد المرسلين تخفيفا على الأمّة و توسعة على أهل هذه الملّة».

صاحب حدائق می‌گوید خود شما می‌گویی کل این قرائات نازل شده است، اما چطور می‌خواهید به فخر رازی جواب بدهید و بگویید «بعض ما نقل عن السبعة شاذ»؟! یعنی از شاذ، نازل شده است؟! از کجا می‌گویید؟! این اشکال صاحب حدائق به شهید است.

شاگرد: اساس اینکه قرآن بر هفت قرائت نازل شود، چیست؟

استاد: ما قبلاً مفصل صحبت کردیم. یکی از مفصل ترین بحث‌های ما همین بود. ان شاالله جلوتر اشاره می‌کنیم. روایات الغارات را بحث کردیم. در توضیح لیلة القدر که شب نزول قرآن است، امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند اگر می‌خواهی برای تو از لیلة القدر توضیحی بدهم که «تكون اعلم اهل بلادك بليلة القدر». بعد فرمودند: «ان الله فرد یحب الوتر، ان الله فرد یحب الوتر، فاجری جمیع الاشیاء علی سبعة». لیلة القدر با اجراء اشیاء علی السبع مرتبط است، قرآن هم تدوین کل تکوین است پس طبق موازنه تکوین و تشریع، نزل القرآن علی سبعة احرف. شاید بالای پنجاه جلسه از این بحث کردیم. رمز اصلی سبعة احرف این است. اگر توضیح امیرالمؤمنین نبود که ما نمی فهمیدیم. «اجری جمیع الاشیاء علی سبع» در لیلة القدر و قرآن هم تدوین تکوین است، «وَ لا رَطْبٍ وَ لا یابِسٍ إلّا فی كِتابٍ مُبینٍ[6]».

والحمد لله رب العالمين

---

[1]الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة ج ٨ ص٩٦

[2]همان ٩٧

[3]همان

[4]المقاصد العلية في شرح الرسالة الألفية ص٢٤٤

[5]البيان في تفسير القرآن ص١٥٦

[6]الانعام ٥٩